

# سارویه اصفهان

محمدحسین ریاحی

ساختمانی معجزه‌آمیز دارد و در مشرق همانند اهرام مصر در مغرب از حیث عظمت و شگفتی است.<sup>۵</sup> همچنین ابن رسته نیز که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری می‌زیسته در اثر ارزشمند خود یعنی *الاعلاق النفیسه* در این مورد آورده است: «در شهر [اصفهان] بنایی است به نام ساروق که به شکل قلعه‌های محکم و استوار ساخته شده است که در جهان مشهور است و به علت کهنسالی قلعه، بانی آن معلوم نیست و گویا قبل از [وقوع] طوفان [منظور طوفان نوح (ع)] بنا شده است.»<sup>۶</sup> مؤلف *الاعلاق النفیسه* این دژ را محلی برای اجتماع دانشمندان و نیز مکانی برای تدوین و تحقیق در علوم دانسته است، چنانکه به نقل از ابومعشر منجم به بیان مطالبی در باب زیج شهر یاری و تدوین تقویم و ایام در آن اشاره دارد و می‌نویسد: «زیج شاه که ریاضیدانان این روزگار بر حسب آن عمل می‌کنند، در آن بنا مدفون بود و به آن زیج، آب نرسیده بود و بعدها که پیدا شد، آن را اصل قرار دادند. اگر این مسأله درست باشد و ما می‌دانیم که شخصی مانند ابومعشر<sup>۷</sup> دروغ نمی‌گوید و در باب آنچه که اصلی ندارد، سخن به گراف نمی‌راند و چیزی که راست نباشد، به خصوص در کتابهای خود نمی‌آورد. پس، از فضایل شهر اصفهان وجود همین زیج است که همه مردم کره ارض بر آن اعتماد کرده‌اند. خصوصاً اهالی ایرانشهر و اگر از خطر طوفان سالم نمی‌ماند و این مکان برای این منظور انتخاب نمی‌شد و در آنجا پنهان نمی‌گردید برای ریاضیدانان و منجمین، کار تقویم دشوار می‌گردید زیرا همه کس بر کار رصد توانا نیست. در زمان مأمون [خلیفه عباسی متوفای ۲۱۸ ه.ق.]، یحیی بن ابی منصور برای او رصدی کرد. اما تعداد کمی از منجمان توانستند، بر حسب زیج یحیی تقویم کنند و تنها در زیج شاه بود که احکام نجومی را صحیح یافتند و تاریخ مبدأ زیج را، پادشاهی بزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه از شاهان عجم نهادند تا کار با آن زیج آسان گردد و امر بر کسی که دست به تقویم از آن زیج می‌زند، سبک باشد و اگر در ایرانشهر بنایی استوارتر و بلندتر از آن وجود می‌داشت، این زیج در آن به ودیعت گذاشته می‌شد، تازیج

نزدیک به هزار و صد سال پیش در منطقه و یا مکانی عظیم معروف به «سارویه»<sup>۱</sup> که در قلمرو اصفهان واقع شده بود آثاری به دست آمد که قدمت بسیار بنا را آشکار می‌ساخت به طوری که برخی دانشمندان، مورخان و نویسندگان معروف و معتبر آن دوران مانند حمزه اصفهانی، ابوریحان بیرونی و ابن ندیم (محمدبن اسحاق) این موضوع را در آثار و تألیفات خود درج نموده‌اند. مؤلف کتاب *گرانسنگ تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء* آورده است: «طهمورث [پادشاه پیشدادی] در اصفهان دو بنای بزرگ به نامهای مهرین<sup>۲</sup> و سارویه ساخت، اما مهرین بعدها نام روستایی گردید که پیش از آن موسوم به کوکد بود و در پایین آن قرار داشت و اما سارویه، پس از هزاران سال، باروی شهر «جی» آن را فراگرفت و آثار هر دو بنا هم‌اکنون [یعنی در قرن چهارم هجری] باقی است.»<sup>۳</sup> در ادوار باستان، اصفهان دارای هفت منطقه که به آن شهر نیز گفته‌اند بوده است. «اسامی شهرها (هفت شهر) عبارت است از کته، جاره، جی، قه، مهرین، دررام و شهر سارویه، چهار شهر از این هفت شهر خراب شد و سه شهر یعنی جی، مهرین و قه تا ظهور اسلام بر جای ماند و چون آن شهرهای بر جای مانده نیز به مرور ویران گردید فقط منطقه یا شهر جی از آنها باقی ماند. پس از آن، آبادی یهودیه و خشینان جایگزین همه آن هفت شهر شد و نام اصفهان را به آن مناطق می‌گفتند، ولی به تدریج بر قلمرو آن افزوده گردید.»<sup>۴</sup> گویا بعداً با گسترش شهر جی، منطقه یا شهر سارویه نیز در قلمرو آن واقع شده است چنانکه در سطور فوق از قول حمزه اصفهانی مطالبی نقل گردید. اما درباره سارویه باید گفت، آن اثری باستانی، شگرف و بنایی مستحکم و با دوام بوده که کهندژ یا قهندژ نیز نامیده می‌شده است و در عمده منطقه اصفهان که آن زمان جی نامیده می‌شده قرار داشته است، چنانکه اگر امروز این بنا پابرجا بود بی تردید آن را در شمار عجایب جهان به شمار می‌آوردند و دلیل آن این نوشته محمدبن اسحاق الندیم است که در اثر معروفش یعنی *الفهرست* می‌نویسد: «سارویه یکی از بناهای محکم باستانی است که

محفوظتر و فایده آن بنا بیشتر باشد و اگر این قلعه (دژ) به این اندازه محکم نبود، طوفان نوح<sup>(ع)</sup> و گذشت سالیان و روزگاران بسیار، چیزی که هنوز هم شایسته دژی [متظور بنای عظیم، رفیع و مستحکم] باشد، از او باقی نمی‌گذاشت. و از اینجا درمی‌یابیم که بانی آن ارجمندترین و بلندهمت‌ترین مردمان زمان خویش بوده است و او اصفهان را از بین سایر خوره‌ها [نواحی] انتخاب کرده و چون دژ را در آنجا ساخته بود، این نقطه بعدها محل پایتخت او گردید. این نیز اصفهان را فضیلتی بزرگ و ذکری شایسته است.<sup>۸</sup>

ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی از جمله مورخان نامور اسلامی است که در تبیین و پژوهش تاریخ قبل از اسلام ایران، سعی بسزا داشته و در راستای معرفی این بنای شگفت و باستانی مطالب ارزشمندی را در اختیار ما گذاشته است، آنچه که او در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء در این باب آورده فعلاً کاملترین و جامع‌ترین مطالبی است که در نزد اهل تحقیق است. شاید اگر کتاب مفقود شده اصفهان و اخبارها<sup>۹</sup> از او وجود داشت مطالبی که درباره عظمت سارویه و حدود و ثغور آن امروز در اختیار ما قرار می‌گرفت بیشتر بود، به هر حال آنچه که او به دست داده جالب توجه است و در این باره می‌نویسد:

به سال ۳۵۰ یک طرف از بنای موسوم به «سارویه» که در اندرون شهر «جی» قرار داشت ویران شد و خانه‌ای پدید آمد که در آن در حدود ۵۰ بار پوست بود. این پوستها به خطی که کسی مانند آن را ندیده بود نوشته شده بود، و معلوم نشد که این پوستها چه زمان در این بنا نهاده شده است. درباره وضع این محل شگفت‌آور از من پرسیدند. کتابی از ابومعشر منجم که به کتاب اختلاف الزیجه ترجمه شده بود، نزد مردم بردم. ابومعشر در آنجا می‌گوید: پادشاهان برای حفظ دانشها و به سبب علاقه شدیدی که در سراسر روزگار به بقای آن داشتند و نیز به سبب ترس از اینکه حوادث جوی و یا آفات زمینی آنها را نابود کند، لوحهایی برای نوشتن مطالب برگزیدند که در مقابل حوادث پایدارتر و از تعفن و پوسیدگی مصون باشد و آن پوست درخت خدنگ موسوم به توز بود. مردم هندوچین و ملل دیگری که در مجاورت آنان بودند از آن پیروی کردند. و همچنین این پوست را به سبب استواری و لغزندگی که داشت به کمانهایی که بدان تیر می‌انداختند می‌پیچیدند و مدت بسیاری بر کمانها می‌ماند.

چون پادشاهان مذکور برای نگهداری دانشهای خود و ثبت آنها بهترین لوحها را یافتند در سراسر زمین و شهرها و اقلیمها بگشتند تا زمینی پیدا کنند که از زلزله و خسوف به دور و خاکش سالم و کم‌عفونت و گل آن چسبنده‌تر و پایدارتر باشد و چون

بنایی از آن بسازند روزگارانی به جا بماند. بلاد و سرزمینهای مختلف را بیازمودند و در زیر گنبد آسمان شهری جامع به اوصاف مذکور جز «جی» - که در زمانهای بعد حدود آن تعیین شد - ندیدند. آنگاه به قهندر (کهندز) که در اندرون شهر «جی» بود، آمدند و دانشهای خود را در آنجا به ودیعه نهادند که تا زمان ما باقی است و «سارویه» نامیده می‌شود.

به وسیله این بنا مردم دانستند که چه کسانی بدانجا آمده‌اند. شرح این سخن آنکه سالها قبل از زمان ما قسمتی از این بنا ویران شد و در آنجا خانه‌ای ساخته از گل سخت پدید آمد. در آن خانه کتابهای بسیاری از پیشینیان که بر پوست توز نوشته شده و انواع دانشهای گذشتگان به خط فارسی قدیم بر آنها مندرج بود به دست افتاد و برخی از آن نوشته‌ها توسط کسی که به اهمیت آن پی برده بود خوانده شد. از جمله آنها نامه‌ای از آن یکی از پادشاهان گذشته ایران بود که در آن نوشته بود: «طهمورث پادشاه دوستدار دانشها و دانشمندان بود. پیش از آنکه حادثه غریب آسمانی رخ دهد، وی آگاه شده بود که بارانهای فراوان پیاپی و بیرون از حد و عادت خواهد بارید و از نخستین روز پادشاهی تا آغاز وقوع این حادثه ۲۳۱ سال و ۳۰۰ روز بود، و منجمان از هنگام آغاز پادشاهی وی را از این حادثه که از مغرب شروع شده و نواحی مشرق را فرا می‌گیرد بیم می‌دادند. طهمورث فرمان داد که مهندسان، بهترین ناحیه کشور او را از حیث سلامت خاک و هوا برگزینند. آنان محل بنای معروف به سارویه را برگزیدند که هم اکنون در اندرون شهر «جی» باقی است. آنگاه این بنای استوار را به فرمان او ساختند، و پس از آنکه آماده شد دانشهای فراوانی را که در رشته‌های گوناگون بود، از خزانه خود بدانجا انتقال داد و آنها را بر پوست توز نوشتند و در جانی از آن بنا قرار دادند تا پس از رفع حادثه برای مردم باقی بماند.<sup>۱۰</sup>

حمزه اصفهانی در ادامه مطلب به نقل از ابن رسته می‌نویسد: «در این بنا کتابی منسوب به یکی از حکمای پیشین نیز وجود داشت که سالها و ادوار معلوم برای استخراج اوساط کواکب و علل حرکات آنها در آن آمده بود، و مردم روزگار طهمورث و ایرانیان پیش از وی آن را «سالها و ادوار هزارت» می‌خواندند. بیشتر دانشمندان و پادشاهان هند که روزگاری وجود داشتند و نیز پادشاهان پیشین ایران و کلدانیان قدیم که همان بابلیان خرگاه‌نشین در دوران اول بودند، اوساط کواکب را از سالها و ادوار مذکور استخراج می‌کردند، زیرا طهمورث از میان زیجهای روزگار خود آن را برای نگهداری برگزید، چه همه آنها را آزمودند و به نظر او و کسان دیگری که در زمان او بودند، این کتاب صحیح‌ترین و مختصرترین آنها بود، و منجمان که در آن روزگار در

حضور پادشاهان می‌بودند از آنها زیجی استخراج کردند و «زیج شهریار» نامیدند یعنی شاه و امیر زیجها.

این زیج در مواردی که پادشاهان می‌خواستند حوادث جهان را بدانند، مورد استفاده قرار می‌گرفت و همین نام (زیج شهریار) در روزگار گذشته برای زیج اهل فارس باقی ماند، و نیز در نزد اکثر ملل از آن روزگار تا زمان ما دارای اعتبار گردید و چنان پنداشتند که احکام نجومی تنها بر کواکبی که در آن زیج تعیین شود درست است.<sup>۱۱</sup>

مؤلف کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا پس از بیان مطالب درباره زیج شهریار، سخن از پیدا شدن سرایی در ساختمان عظیم سارویه به سال ۳۰۵ ه. ق. خبر می‌دهد و نوشته است: «اما سرایی که به سال ۳۰۵ فرو ریخت سرای دیگر بود که محلس معلوم نشد و به نظر می‌آمد که بی‌روزنه بوده است و پس از فروریختن، کتابهای بزرگ و مکتوب که خواندن آنها ممکن نشد و خط آنها نیز به خطوط ملتهای دیگر شباهت نداشت، به دست آمد.<sup>۱۲</sup>

اما درباره انگیزه ایجاد بنای سارویه و آثار به دست آمده از این اثر، ابوریحان بیرونی چنین آورده است: «چون طهمورث هم از این انداز [منظور وقوع طوفانی مانند طوفان نوح] آگاه شد در ۲۳۱ پیش از وقوع آن امر کرد تا جایی خوش آب و هوا در کشور او بیابند و جز اصفهان جایی که سزاوار این دو وصف باشد نیافتند و آنگاه امر کرد که علوم را در کتب تجلید کنند و در سالم‌ترین جای‌های آن پنهان نمایند و می‌شود برای این مطلب چنین گواه آورد که در زمان ما در «جی» که یکی از شهرهای اصفهان است از تل‌هایی که شکافته شد خانه‌هایی یافتند که عدلهای بسیاری از پوست درختی که توز نام دارد و با او کمان و سپر را جلد می‌کردند پر بود و این پوستهای درخت به کتابت‌هایی مکتوب بود که دانسته نشد چیست.<sup>۱۳</sup>

میرزا حسن خان جابری انصاری با استناد به نوشته مؤلف آثار الباقیه و تأیید مطلب او آنچه در سارویه یافته شده است را مربوط به زمان حضرت یوسف (ع) دانسته و می‌نویسد: و از بیم طوفانی چون طوفان نوح، نوشتنی‌ها در آن مسطور [نموده] و در زمین مضبوط گذارده، و خود یاد دارم کف کی و قنات باطان و سودان را گود کرده می‌شکافتند، در آن، نسخه انجیل کهنه‌ای را یافتند در چشمه قنات، و از رسوبات دریایی که پای کوهها یافته‌اند، گواهی می‌دهد خاک اصفهان را هم آب طوفان احاطه کرده.<sup>۱۴</sup> مافروخی نیز بر این اعتقاد است که کهندژ سارویه محل اتفاق و اجتماع بزرگان دانش و مخزن مهمترین و ارزشمندترین آثار و کتبی بوده که تا آن روز در بلاد مشرق زمین خاصه در ایران وجود داشته است. او آورده

است: اجماع عیون مشایخ و اکابر و اتفاق وجوه و بطون صحایف و دفاتر منعقد و مثبت است بر آنکه کهندژ سارویه در وقت ظهور طوفان آتش در ایام فرس به جمع حکماء آن وقت و مهندسان آن زمان احضار فرمود جهت تعیین موضع و خزانه کتب بر طریقه هرمان برای تحفظ و صیانت علوم و استنباط کتب معقول و منقول. بعد از اتمام تأمل و استقصاء تفکر و تدبر در اختیار به اتفاق، زمین مدینه جی را اختیار کردند از جهت طیب طینت و صلابت آن و بقا و وقایت کتب و مضمونات آن، سارویه در تهنند و تهنس و تشید اساس و استواری بنیاد کتبخانه انفرط اتفاق و وفور خرج ارزانی داشت و اخلاطی چند که سبب صیانت می‌شد از خرق و حرق و پوسیدگی کتاب و پوشیدگی مافی‌الباب با گل اختلاط و امتزاج دادند و خزانه مهمد و مشید به اتمام رسانیده مستقر و مستودع علوم و کتب ساختند و غرض ابقا و مقصود تحفظ به حصول پیوست.<sup>۱۵</sup>

محمد بن اسحاق الندیم درباره آثار به دست آمده و نوشتجاتی که در این بنای عظیم یافته گردیده ضمن بیان مطالبی آنها را به زبان یونانی دانسته است و می‌نویسد: از بلند بودن سطح آن [سارویه] گمان می‌کردند که توی آن خالی نبوده و مصمت است، تا زمانی که فروریخت، و از آن کتابهای زیادی به دست آمد که هیچ کس توانایی خواندن آن را نداشت، و آنچه من با چشم خود دیدم، و ابوالفضل بن عمید<sup>۱۶</sup> در سال چهل و اندی [سیصد و چهل و ... هجری] آنها را فرستاده بود، کتابهای پاره پاره‌ای بود که در باروی شهر اصفهان میان صندوقهایی به دست آمد و به زبان یونانی بود و کسانی که آن را می‌دانستند، مانند یوحنا و دیگری آن را استخراج نکرده و معلوم شد که نام سربازان و حیره آنان است و آن کتابها چنان متعفن بود که گویا تازه از دباغی در آمده ولی پس از آنکه یک سال در بغداد ماند، خشک شده و تغییر کرده و عفونتش برطرف گردیده و پاره‌ای از آنها اکنون در نزد شیخ ابوسلیمان [منطقی سجستانی]<sup>۱۷</sup> موجود است.<sup>۱۸</sup> روانشاد مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبایی (متوفی ۱۳۷۱ هجری شمسی) با آن اشراف و تسلطی که نسبت به مسائل تاریخ ایران به خصوص حضور تاریخ فرهنگ ایران داشته است، استنباط جالب و قابل توجهی نسبت به سارویه و یافته‌های آن نموده و سعی کرده آن را از صورت اخبار اساطیری خارج و آن را با ادوار تاریخ ایران باستان تطبیق دهد و از این حیث و حتماً با قراینی این موضوع را مربوط به دوره اشکانیان (۲۵۰ ق م - ۲۲۶ م) دانسته و چنین آورده است: «کاری بدان‌چه از نوشته‌ها در زمان غیرمعین و به خطی نامعلوم و بزبانی ناشناخته روی پوست خدنگ به دست آمده و به

خواندن آن اشاره‌ای نرفته است، نداریم و به آنچه در اواسط سده چهارم [هجری] روی پوست حیوان و به خط و زبان یونانی، از درون همین سارویه، به دست آمده و ابوعمر یوحنا بن یوسف کاتب مترجم آن را به زبان عربی نقل کرده و از آن مطالبی مربوط به طرز اداره مملکت استنباط شده می‌پردازم، که نشان می‌دهد این نوشته‌ها و نظایر دیگرش، که در آثار دیگران بدان اشاره رفته، در زمانی بدین گنجینه سپرده شده بود، که اصفهان از مراکز قدرت و عمران دولت اشکانی بوده است، دولتی که از وجود آن در خداینامه یا شاهنامه جز نامی و چند اسم موهوم دیگر برای دوره بعد از اسلام از اسناد عهد ساسانی به یادگار نمانده است.<sup>۱۹</sup>

استاد سید محمد محیط طباطبایی در ادامه از جایگاه و اهمیت اصفهان در دولت اشکانی یاد کرده و می‌نویسد: چنانکه می‌دانیم، سه شهر مهم اصفهان، همدان، ری و آذربایجان چهار ناحیه از فله یا پهله قدیم محسوب می‌شده‌اند، که فرمانروای آنجا اختصاص به آخرین شهریاران اشکانی داشت که جای شهریاران پارتی را به مناسبت نسبت سببی، گرفته بودند. این روایات نشان می‌دهد که برای مخزن اوراق و اسناد دولتی که در مداین همواره در معرض هجوم و تعرض باطغیان دجله ممکن بود درآید، قلب مملکت که اصفهان باشد اختیار شده بود و نام طهمورث داستانی در روایت ابومعشر، ناگزیر جای نام یکی از شهریاران اشکانی را گرفته که اصفهان را گنجینه اسناد اداری و غیراداری خود قرار داده بود. همان‌طور که انتساب بنای اولیه این شهر به بهمن، هما و اسکندر نیز، خالی از ملاحظه به نظر نمی‌رسد. انتساب بنای آن [اصفهان] به اسکندر، مانند برخی از شهرهای دیگر، معلوم نیست واقعت تاریخی داشته باشد. و شاید اشاره به سکونت مهاجران یونانی داشته باشد که، در دوره سلوکیها، از مغرب به سوی مشرق پیش می‌رفتند و در فاصله راههای تیسفون، هرات، بلخ، خاراگس، اصفهان و ری، در نقاط مختلف رحل اقامت افکندند و در دوره اشکانی از آزادی حفظ زبان و فرهنگ خود برخوردار بودند. این مهاجران گرچه محدود بودند، ولی بیرون از سکنه محلی موقعیتی داشتند که از حقوق خاصی احياناً برخوردار می‌شدند، مانند آبادی نزدیک ری یا خاراگس. آنچه که از روی مواد بازمانده محدود می‌توان استنباط کرد این است که اصفهان شهری اشکانی بوده که امکان دارد در نقطه خاص لشکرکشی میان فارس و ماد، یا فارس و پهله، در زمانی غیرمعین از پیش بنیاد شده، اما در عهد اشکانی اختیار تازه‌ای یافته بود که خزانه آثار فرهنگی عصر باشد. حالا اگر آنچه در حکومت

رکن‌الدوله دیلمی، از درون دخمه‌های پوشیده سارویه بیرون آمد و در بغداد خوانده شد، مانند لوحه‌های گلی تخت جمشید که دلالتی جز بر امور لشکرکشی و اقتصادی ندارد، معلوم نیست آنچه که خوانده بشد و در اصفهان از میان رفت، مشتمل بر آثار فرهنگی ارزنده نبوده است.<sup>۲۰</sup>

متأسفانه جنابیتی که در دوره ساسانی به دست پیروان تنسر و کرتر و در زیر حمایت دولت مقتدر آن عصر، نسبت به فرهنگ و تمدن دوره پانصدساله اشکانی صورت ارتکاب یافت، ما را مدت هزار و هفتصد سال از تصور وجود چنین فرهنگ و تمدنی، در فاصله قتل دارا یا داریوش سوم و اردوان ملوک الطوایف یا اردوان پنجم اشکانی محروم کرد و چنانکه مشاهده صورتهای تازه‌ای در دامنه کوههای سرزمین پهله برجای تصویرهای اشکانی، حتی مجال خیال‌پردازی را درباره صاحبان این صورتهای از نیاکان ما سلب کرده بود، چنانکه در مشرق کوه طبرک پیش از آنکه فتحعلی شاه قاجار صورت خود را در حال شکار به جای صورت شاپور بر سنگ بنگارد، اگر کویرترانر انگلیسی قسمت بازمانده نقش اشکانی را در کنار صورت شاپور بر زیر سطح تصویر ندیده بود، برای ما تصور وجود صورتی اشکانی در دامنه کوه طبرک، همچون طاق بستان امروز، میسر نبود. تنها محلی که توانست کمیت فراوانی از آثارمکتوب درون دخمه‌های گل شفته بنای سارویه تا سده چهارم اسلامی، یعنی بیش از هفتصد سال، از دستبرد امثال تنسر و کرتر و باد و باران حفظ کند، همین شهر اصفهان بود.<sup>۲۱</sup>

شکی نیست که تحلیل مرحوم محیط طباطبایی در مورد اشکانی بودن آثار و اسناد یافت شده به خط یونانی در بنای سارویه دلیل بر اینکه خود بنا نیز اشکانی بوده نیست و چه بسا در ادوار مختلف تا آن زمان این ساختمان استوار مورد استفاده بوده است.

### محل سارویه

اما درباره مکان سارویه و جای آن نیز که در کجای اصفهان و یا کدام ناحیه آن واقع شده بوده نیز اختلاف نظر وجود دارد. مؤلف الفهرست نیز حکایتی مانند آنچه حمزه اصفهانی درباره مکان و موقع آن آورده نوشته است: «پادشاهان ایران به اندازه‌ای به نگاهداری علوم و باقی ماندن آن بر روی زمین علاقه‌مندی داشتند که برای محفوظ ماندن آنها از گزند و آسیب زمانه و آفت‌های زمینی و آسمانی، گنجینه کتابها را از سخت‌ترین و محکمترین چیزی برگزیدند که تاب مقاومت با هرگونه پیش‌آمدی را داشته و پایداری و دوامش در مقابل سیر و گردش زمانه زیاد بوده و عفونت و پوسیدگی کمتر به آن راه داشت. و آن پوست

درخت خدنگ بود که به آن توز گویند. چنانکه هندیان و چینیان و مردمان سایر ملل و اقوام در این کار از آنان پیروی نموده و حتی برای سختی و محکمی و همچنین نرمی و دوامی که داشت کمان تیراندازی را نیز از آن می‌ساختند. و پس از آنکه بهترین وسیله را برای نگاهداری علوم به دست آوردند، برای یافتن بهترین جا و محل، به جست و جوی زمینها و شهرستانها برخاستند که بهترین آب و هوا را داشته باشد و عفتنش کمتر و از لرزش زمین و فروریختگی به دور و در گلش آن چسبندگی باشد که در ساختمانها برای همیشه استوار و پایدار بماند. و پس از آنکه همه جای مملکت را کنجکاو و جست و جو نمودند، در زیر این گنبد کبود شهرستانی را با این صفات، جز اصفهان نیافتند. و در آنجا نیز به تمام گوشه و کنارها رفته و بهتر از رستاک جی جایی ندیدند و در این رستاک، همین محلی را که پس از سالیان دراز در آن شهر جی بنا شده، موافق منظور خود یافتند و به قهندژ، که میان شهر جی قرار داشت، آمده و علوم خود را در آنجا به ودیعت گذاشتند که تا زمان ما [قرن چهارم هجری] باقی و پایدار ماند و نام این محل سارویه بود.<sup>۲۲</sup>

برخی محل این بنای عظیم را در جوار ورودی شهر دانسته و اعتقاد داشته که یکی از دروازه‌های قدیمی اصفهان دروازه ساروج نامیده می‌شده، این دروازه از دروازه‌های بسیار کهن شهر بوده و شاید در همان مکان سارویه باشد، البته جهت و یا سمت این دروازه را مشخص نکرده‌اند که در کدام سوی شهر واقع شده بود. در فارسنامه ابن بلخی آمده است که سارویه در وسط شهرستان اصفهان و در میان آبی شیرین و خوش بوده که کسی منبع آن [آب] را نمی‌دانسته کجاست و در [سال] ۴۶۵ ه. ق رکن الدوله خمارتکین که والی فارس شده بود سر آن بکند و بر آن کوشکی ساخت که آن را هفت هلکه خوانند این کلمه به زبان اصفهانی [قدیم] یعنی هفت سوراخ است.<sup>۲۳</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به قدمت و رونق منطقه شهرستان در شرق اصفهان، این جایی که امروز، تپه اشرف جی [شهرستان] نام دارد باقی مانده سارویه باشد.<sup>۲۴</sup>

آقای دکتر لطف‌الله هنرفر در کتاب نفیس گنجینه آثار تاریخی اصفهان در باب محل کهندژ و یا سارویه\* آورده است:

«در محل سده [خمینی شهر] که در هیجده کیلومتری اصفهان واقع است، نیز قسمتی از محله [خورزان] هنوز هم (قهندز) نام دارد و اهالی سده آن را قدیمی‌ترین قسمت شهر خود می‌دانند و متفقاً اظهار نظر می‌کنند که قهندز به وسیله راهی از زیر زمین به آتشگاه که در نزدیکی آن واقع است

متصل می‌شده و آن راه زیرزمینی هنوز هم وجود دارد.»<sup>۲۵</sup>

مورد دیگری که درباره امکان سارویه احتمال داده شده این است که بعضی هم گفته‌اند مناره ساریان\* واقع در محله جوباره اصفهان در همان محل سارویه بوده و ساروان محرف سارویه است. مؤلف نصف جهان فی تعریف اصفهان آورده است:

«به خاطر فقیر چنان می‌رسد که این منار را نام منار سارویه بوده و در آن محل واقع بوده است، چون اسم آن محل متروک و مهجور شده و کسی نام سارویه ندانسته است آن را ساروان خیال کرده و به آن نام اشتهار یافته باشد.»<sup>۲۶</sup>

این نوشته‌ها و نقل قول‌ها مؤید این مسأله است که بنای مذکور در زمان خود از جمله عجایب ساخته شده به دست بشر به حساب می‌آمده و اگر چنانکه مثلاً یک محقق مسائل تاریخی در غرب آن را با آب و تاب نقل می‌نمود و به آن می‌پرداخت و یا مانند برخی آثار که در مغرب زمین بوده و اکنون وجود ندارد و به صرف اینکه در گذشته وجود داشته آن را جزو عجایب هفتگانه می‌دانند قطعاً اگر سارویه‌ای هم در مغرب بود صدبار، آن را جزو عجایب دانسته و آن را در بوق و کرنا می‌کردند و مانند آرامگاه موسولوس، مجسمه بزرگ آپولوس، فار دریایی اسکندریه، باغهای معلق بابل و... قلمداد می‌کردند.

تنبیه:

\* - نسبت دادن چنین سهو و اشتباهی در باب محل سارویه به اصفهان‌شناس بزرگ دکتر لطف‌الله هنرفر، بیش از اینکه ناشی از کم‌دقتی باشد، ظلم بزرگی است هم به ایشان، هم کتابشان و هم به امر «پژوهش و نگارش». پرداختن به مورد اخیر را به فرصتی دیگر می‌سپارم که امر پژوهش و نگارش را بیش از این باید جدی گرفت. اما در این مجال اندک می‌پردازم به نقل قول مورد اشاره. بر ویراستار فرض است که علاوه بر ویرایش صوری متن بر صحت محتوای مطلب هم دقت داشته باشد، بنابراین وظیفه داشتم مانع از به اشتباه افتادن خوانندگان عزیز شوم و اگر این مقاله در آخرین فرصت نرسیده بود، نکات لازم را با نویسنده محترم در میان می‌گذاشتم و با نظر ایشان رفع اشکال می‌کردم، اما در فرصت محدود نه خود را مجاز به حذف نتیجه مقاله می‌دانستم و نه راضی به اطلاع‌رسانی نادرست بودم، ناگزیر به این تذکار قناعت کردم.

استاد هنرفر در صفحات ۲۰ تا ۲۳ کتاب گرانقدر «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» زیر عنوان کهندز و سارویه، آورده‌اند:

## پی‌نوشت‌ها

۱- نام این بنا در منابع متعددی مانند ذکر اخبار اصفهان، الفهرست و... سارویه آمده، اما این رسته آن را «ساروق» ضبط کرده است. «ساروق» به نوشته ابن فقیه نام قصر بزرگی بوده که دارا بن دارا یعنی داریوش سوم در میان همدان ساخته بوده است. طوسی در عجایب المخلوقات می‌نویسد: ساروق ده‌ای بود به همدان، آن را جمشید [بنا] کرد... و در امثال پهلویان آید کی ساروق جم کرد. بهرام کمر بست دارا بن دارا گرد آورد.

به نظر می‌رسد که ساروق اصفهان و ساروق همدان هر دو یک کلمه باشد، زیرا هر دو نام دژ یا قصر مستحکم بوده است که برای نگهداری اسناد و کتابها (ساروق اصفهان) و خزاین و حرم دارا (ساروق همدان) از آنها استفاده می‌شده است. چنانکه حمزه اصفهانی نوشته است، این دژ از شفته (شیفتق) ساخته شده بوده است. بنابراین هیچ بعید نیست که این کلمه معرب cerug پهلوی به معنی صاروج بوده که در فارسی به شکل «چارو» نیز باقی مانده است. ظاهراً چاروگ با تلفظ اصفهانی آن یعنی tsatrug به ساروق تعریب شده، همان گونه که چنبلان به سنبلان بدل شده است. آنچه این وجه اشتقاق را تأیید می‌کند این است که نسخه بدل این کلمه در کتاب البلدان ابن فقیه (ص ۲۱۹) بر اساس دو نسخه، «ساروق» است. ساروق باید معرب carug با c (= ts) باشد. افتادن حرف آخر کلمه و تبدیل آن به «سارو» موجب شده تا به قیاس با بعضی از دیگر نامهای ایرانی مختوم به -آ-، که با پسوند «-ویه» نیز به کار رفته‌اند، مانند باکو - باکویه، این پسوند به سارو نیز اضافه شود و شکل «سارویه» به وجود آید.

۲- در برخی منابع مهرین، مهرین نیز ذکر شده است، لکن به نظر می‌رسد، «مهرین» صحیح‌تر باشد، زیرا منابع قدیمی مانند تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا مهرین عنوان نموده در حالی که کتابهایی مثل آثار ملی اصفهان از مرحوم ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی که از منابع معاصر است «مهرین» یاد کرده است.

۳- تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)، ص ۳۱.

۴- آثار ملی اصفهان، ص ۹.

۵- الفهرست، ص ۴۴۰.

۶- الاعلاق النفیسه، ص ۱۹۰.

۷- محمد جعفر بن محمد بن عمر البلیخی (ابومعشر) فلکی، متوفی ۲۷۲ هـ. ق از دانشمندان بزرگ زمان خود به حساب آمده است. وی تألیفاتی به خصوص در علم نجوم و ریاضی داشته است. از جمله آثار وی می‌توان به المدخل الکبیره در المذکرات فی علم النجوم و... اشاره نمود. در این مورد، ن. ک معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۴۹۷ و نیز رک: وقیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۵۸ و همچنین ترجمه فارسی تاریخ الحکماء، ص ۲۱۱ تا ۲۱۴.

«سارویه» در شهر جی بنای کهنه‌ای به شکل قلعه وجود داشته است موسوم به ساروق یا سارویه... بعضی قلعه سارویه را همان قلعه طبرک یا طبره (تبرک) می‌دانند و برخی سارویه را در محل ویرانه‌های نزدیک شهرستان در جای تپه اشرف تصور می‌کنند.»

و بعد از الفهرست ابن ندیم نقل کرده‌اند که: «در اوایل قرن چهارم هجری در محل سارویه داخل شهر جی زیرزمین مخروبه‌ای را کشف کردند... الخ»

و در باورقی همین صفحه یادآور شده‌اند: «راجع به کتاب زیج شهریار این نکته دانستنی است که الفهرست از قول ابومعشر در کتاب اختلاف الزیجات شرحی راجع به کتابخانه مهم سلاطین قدیم ایران مشتمل بر انواع علوم و فنون که در اصفهان در محل معروف به سارویه که در زمان ابومعشر موجود و داخل ابنیه جی بوده...»

به این ترتیب ایشان چندبار به محل سارویه در داخل شهر جی اشاره و تأکید کرده‌اند و جای شک و شبهه و تردیدی به جای نگذاشته‌اند. سپس به معرفی کهندز دیگری در محل سده [خمینی شهر] پرداخته‌اند و برای استفاده بیشتر در باورقی همین صفحه، در باب کتابخانه سارویه به کتاب الفهرست ابن ندیم و تاریخ حمزه اصفهانی چاپ مطبوعه کاویانی [تاریخ پیامبران و شاهان] با اشاره به روایت ابومعشر بلخی و همچنین آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ارجاع داده‌اند.

متأسفانه محقق محترم علی‌رغم مراجعه به تمامی این منابع (که همه به محل سارویه در جی [یا شهرستان] اشاره کرده‌اند، رک. به: صفحه ۵۶ ستون اول سطر ۱۳ و ۳۰ و ستون دوم سطر ۱۶؛ صفحه ۵۷ ستون اول سطر ۲۲ و ستون دوم سطر ۴ و ۵ و ۲۵؛ صفحه ۵۸ ستون اول سطر ۲۵ و ستون دوم سطر ۲۴ و ۲۵؛ صفحه ۶۰ ستون اول سطر ۱۶ و ... همین مقاله) و بدون توجه به صدر و ذیل مطلب کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان باز هم خواننده را برای محل سارویه به قهندز سده و منار ساریان! حواله داده‌اند! اگر چه دقت در همین نقل قول هم می‌توانست راهگشا باشد: «در محل سده [خمینی شهر] که در هیجده کیلومتری اصفهان واقع است نیز قسمتی از محله خوزان هنوز هم قهندز نام دارد...»

واژه «نیز» در این عبارت، به معنی همچنین، دیگر، بار دیگر... است. یعنی قهندز (قهندز) دیگری هم در سده قرار دارد. به نظر می‌رسد محقق محترم لازم است برای یافتن محل سارویه و قهندز یک بار دیگر مقاله خودشان را از اول بخوانند.

با عذر تصدیع، ویراستار

۹- کتاب اصفهان و اخبارها از دیگر تألیفات ابوعبدالله حمزه بن حسن مؤدب معروف به حمزه اصفهانی (وفات حدود ۳۶۰-۳۵۰ هـ.ق) است. حمزه از دانشمندان بزرگ اصفهان بوده که حدود سال ۲۷۰ هـ.ق در این شهر زاده شده و بیشتر سالهای عمر را در زادگاه گذرانید و از عبدان بن احمد و محمد بن صالح بن ذریع و محمود واسطی و دیگران حدیث شنیده و چندین بار به بغداد سفر کرده است. متأسفانه کتاب اصفهان حمزه اکنون در دست نیست. اما ابونعیم و دیگر نویسندگان پس از او به آن استناد کرده و از آن بهره گرفته‌اند. ابومنصور ثعالبی نیشابوری (م ۴۲۹ هـ.ق) نسخه‌ای از این کتاب را در اختیار داشته و در ذکر شعرای اصفهان از آن استفاده کرده است. رک. ذکر اخبار اصفهان از حافظ ابونعیم اصفهانی، ترجمه فارسی از استاد مرحوم دکتر نورالله کسایی، بخش سوم مقدمه، صص ۱۰۵ و ۱۶۰.

۱۰- تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۱۱- همان، صص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۱۲- همان، ص ۱۸۴.

۱۳- آثار الباقیه، ص ۳۹.

۱۴- تاریخ اصفهان، ص ۷.

۱۵- ترجمه محاسن اصفهان، ص ۱۵.

۱۶- ابوالفضل محمدبن عمید کاتب خراسانی معروف به ابن عمید پدر وی صاحب ترسل بود و لقب عمید و وزارت مرداوچ داشت. ابوالفضل در سال ۳۲۸ به جای ابوعلی بن قمی به وزارت رکن‌الدوله دیلمی رسید. وی در نجوم و فلسفه دست داشت و در ادب و ترسل کمتر کسی به پای او می‌رسید. صاحب بن عباد از اتباع او بود. در سال ۳۵۹ ابن عمید با لشکری برای جنگ حسنیویه گرد بیرون رفت و در همین ایام درگذشت. از تألیفات اوست: دیوان الرسائل، و المذهب فی البلاغات.

۱۷- ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام منطقی سجستانی، تا حدود سال ۳۸۰ هـ.ق حیات داشته است و در شعر و ادب و برخی علوم دیگر صاحب نظر بوده، وی بیشتر ایام را در بغداد زیسته است و مورد اعتنا و احترام امیر عضدالدوله دیلمی بوده است و کتابها و آثار متعددی تألیف نموده است. رک: الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۷۱ و نیز معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۳۶۳.

۱۸- الفهرست، ص ۴۴۰.

۱۹- جلوه‌های هنر در اصفهان، مقاله استاد محمد محیط طباطبایی، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲۰- همان، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲۱- همان، ص ۲۱۸.

۲۲- الفهرست، صص ۴۳۸ و ۴۳۹.

۲۳- رک. فارسانامه ابن بلخی، ص ۲۹.

۲۴- آثار ملی اصفهان، ص ۱۵.

۲۵- گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۲۳.

۲۶- نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۱۳۹ و ۱۴۱.

### منابع و مآخذ

ابن بلخی، فارسانامه، به اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسن، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳ ش.

ابن خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین احمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق دکتر احسان عباس، دارالفکر، بیروت.

ابن‌رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره چانلو، امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۵ ش.

ابن‌ندیم، محمدبن اسحاق، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۶ ش.

ابونعیم اصفهانی، حافظ، ذکر اخبار اصفهان، ترجمه دکتر نورالله کسایی، سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷ ش.

اصفهانی، محمدمهدی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، به تصحیح منوچهر ستوده، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.

بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه، ترجمه و تحقیق، علی‌اکبر دانا سرشت، ابن‌سینا، تهران، ۱۳۵۲.

جلوه‌های هنر در اصفهان، به کوشش جمعی از نویسندگان (مقاله محمد محیط طباطبایی)، جانزاده، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶ ش.

حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا)، ترجمه جعفر شعار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷ ش.

رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، آثار ملی اصفهان، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲ ش.

زرکلی، خیرالدین، الاعلام، دارالعلم للملایین، الطبعة التاسعه، بیروت، ۱۹۹۰ م.

قفطی، جمال‌الدین علی بن یوسف، تاریخ الحکماء، ترجمه بهین دارایی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱ ش.

کحاله، عمیرضا، معجم المؤلفین، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳ م.

مافروخی، مفضل بن سعد، ترجمه محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد ابی‌الرضا آوی، به اهتمام عباس اقبال، ضمیمه مجله یادگار، ۱۳۲۸ ش.

هنرفر، لطف‌الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ثقفی، چاپ دوم، اصفهان، ۱۳۵۰ ش.

